

سعید موحدی



گفتگو با سعید موحدی نویسنده و پژوهشگر ادبیات عامه

نزدیک به دو دهه قبل در زمستانی سخت، دو محقق سازمان میراث فرهنگی به نامهای سعید موحدی و افشین نادری با یک واکمن و تعدادی نوار کاست به گشت و گذار در روستاهای استان مرکزی پرداختند. سوز سرما و یخبندان و فراغت از کشت و کار، روستائیان را پای کرسی خانه کشانده بود و نشستن پای قصه پدربزرگ و مادربزرگها. موحدی و نادری هم که به قصد گردآوری این قصه‌ها به آن‌جا آمده بودند دکمه ضبطشان فشار دادند تا قصه‌هایی را که عادت کرده بودند با راویان کهنسال خود در خاک بیارامند، ترک عادت داده، در ظرفی مغناطیسی به یادگار نگه دارند.

حاصل کار ۱۰۵ روزه این محققان در ۳۷ روستای این استان، کتابی بود به نام «شوقات» و نفری ۳۵ هزار تومان دستمزد. شوقات که چندی پیش به چاپ اول رسید، در زبان محلی به قصه‌هایی گفته میشود که در شب گفته میشود. وقتی کتاب را باز میکنی بوی آبگوشت، گرمای ذغال، عطر چای و صدای شکسته مادربزرگ در فضا میپیچد. با سعید موحدی یکی از نویسندگان این کتاب به گفت‌وگو نشستیم که حاصل آن را ذیلاً میخوانید.

از شروع و نحوه کارتان بگوئید؟

سال ۱۳۷۳ که تازه از مرکز آموزش سازمان میراث فرهنگی با مدرک فوق دیپلم فارغ‌التحصیل شده بودم، مدیر مرکز پژوهشهای مردمشناسی (پژوهشکده مردمشناسی میراث فرهنگی کنونی) به من پیشنهاد انجام این کار را دادند و من همان‌جا با افشین نادری (همکارم) آشنا شدم. ما به روستاها میرفتیم و اغلب سعی میکردیم پیرمردها و پیرزنه‌ها را پیدا کرده، از آنها بخواهیم برای ما قصه تعریف کنند. این که سراغ پیرترها میرفتیم به دلیل فراغت بیشتر آنها نسبت به دیگران بود؛ افزون بر آن، این گروه

قصه‌های بیشتری را در ذهن داشتند و فصل مناسبی حول و حوش آذر و دی، کمک مناسبی بود که لحاف کرسی را روی پاهایمان بیندازیم و گوش به قصه آنها بسپاریم. فراغت از کار در این زمان، آنها را آماده قصه گفتن کرده بود.

از نظر زمانی، تهیه این تحقیق چه قدر طول کشید؟

حدود ۴۵ روز صرف کار میدانی و ۲ ماه کار بسیار فشرده هم صرف پیاده کردن نوارها شد. این کار سالها خاک خورد تا این که بر اثر یک اتفاق سازمان میراث فرهنگی استان مرکزی تصمیم گرفت این قصه‌ها را به صورت کتاب چاپ کند. به سراغ سایر استانها هم رفتید؟

بله، چون قرار بود این کار در تمام استانها انجام شود و ما هم بلافاصله پس از استان مرکزی به استان زنجان رفتیم و قصه‌های عامیانه مردم آنجا را تا حد توان شنیدیم و به تحریر درآوردیم. البته این کتاب هنوز به چاپ نرسیده است. از مجموع اینها کتابی به نام «قصه‌های مردم» به وجود آمد که آقای وکیلان آن را ویرایش و چاپ کرده‌اند. البته ایشان برای این قصه‌ها کار میدانی انجام نداده‌اند و فقط تعدادی از آنها را انتخاب و ویرایش کرده‌اند.

از چگونگی برقراری ارتباطات با مردم بگوئید. با مشکل خاصی در این راه مواجه نشدید؟

جز یکی دو بار که اشتباه از خودمان بود مشکلی پدید نیامد. ما دوره تحصیل در رشته مردم‌شناسی، شیوه برقراری ارتباط با مردم مختلف را آموخته بودیم که خیلی به ما کمک کرد. صداقت هم اثرات خوبی در پی داشت. هنگام مراجعه به مردم میگفتیم که برای چه منظوری آمده‌ایم و قصد و هدفمان چیست بنابراین، راحت‌تر پا به خانه آنها می‌گذاشتیم و آنها نیز زودتر به ما اعتماد میکردند. در ۱۲ استانی که پژوهش مردم‌شناسی انجام داده‌ام تنها یک بار مجبور به استفاده از کارت شناسائی شدم. البته همه این پژوهشها درباره قصه‌های عامیانه نبود و مسائل فرهنگی و بومی دیگر را نیز در برمیگرفت.

آقای موحدی! قصه‌نگاری در ایران چه سابقه‌ای دارد؟

شاید صادق هدایت اولین کسی بود که این کار را انجام داد. هم او بود که اولین بار واژه فولکور را در ایران به کار برد و بعد از او خارجیها کارهای خوبی در این زمینه انجام دادند که یکی از آنها کتابی است به نام «طبقه‌بندی قصه‌های عامیانه ایران» نوشته «آلریش مارزولف». ایشان قصه‌های عامیانه را بر اساس طبقه‌بندی «آرنه - تومسون» طبقه‌بندی کرده‌اند.

فرد دیگری به نام «ل - پ - الول ساتن» نیز که از وابستگان سفارت انگلیس در ایران بوده و آشنائی کاملی با زبان فارسی داشته کتابی نوشته به نام «قصه‌های مشدی خانم» که شامل ۱۱۰ قصه است و با همین نام در ایران به چاپ رسیده است.

کنسولگری انگلیس در کرمان نیز اوائل قرن بیستم، قصه‌های مردم کرمان را جمع‌آوری کرد و یک ایرانی در دانشگاه گلامسکو این داستانها را به فارسی ترجمه کرده است که هم‌اکنون بچه‌های کرمان، قصه‌های این کتاب را به صورت کپی شده دست به دست بین خودشان میگردانند.

ارتباط با افراد غیرفارسی زبان چگونه بود؟ آیا از مترجم یا واسطه‌ای کمک می‌گرفتید؟

مشکل زبان را در این‌گونه کارها نباید نادیده گرفت. از همین رو، توصیه می‌کنم کسانی که می‌خواهند در این حوزه تحقیق کنند حداقل سراغ زبانهای بروند که کاملاً به آن زبان تسلط دارند. خوشبختانه «افشین نادری» به ترکی مسلط بود و تا حدی از مشکلات ما کاست. ولی مشکل ما هنگامی بیشتر شد که مردم از زبان تاتی بهره می‌گرفتند و ما مجبور بودیم از آنها بخواهیم قصه‌ها را به زبان فارسی تعریف کنند. وقتی آنها مجبور میشدند فارسی صحبت کنند ظرافتهای خاص موجود در قصه‌ها تا حدودی از بین میرفت؛ با این حال، پیش نیامد که از کسی بخواهیم به‌عنوان واسطه قصه را برای ما تعریف کند.

بازنویسی قصه‌ها چگونه انجام گرفت؟ آیا هنگام بازنویسی در فرم آنها دست هم برده‌اید؟

سعی کرده‌ایم قصه‌ها را به شکلی درآوریم که برای هر کسی خواندنی شود. البته در شکل کلی و محتوای داستانها تغییری داده نشد، فقط نحوه بیان مطلب تغییر یافته است وقتی قصه‌ای را از نوار پیاده می‌کردیم. این کار را اصطلاحاً به صورت «واو» به «واو» انجام میدادیم و آن را به همان صورت بایگانی می‌کردیم. البته این کار، کاری شاق بود ولی به دلیل ارزش زبانشناسی آن و وجود خصوصیات زبانی یک روستا یا منطقه در آن که با زبان روستائیان همسایه تفاوت داشت، کاری لذتبخش بود.

تعدادی قصه‌های تکراری هم در کتابشان رخنه کرده؛ علتش چیست؟

سه روایت از قصه «نجمان و گل‌افروز» آورده‌ایم که اول و آخر هر سه روایت مشترک ولی اواسط آنها با هم متفاوت است. این تکرار علاوه بر آن که نشان‌دهنده اضافه شدن بخشهایی بر اساس فرهنگ مردم در این قصه‌هاست، نمایانگر مقبولیت یک قصه بین مردم روستاهای متفاوت نیز هست. البته این کار در ابعاد وسیعتری هم انجام شده. مثلاً قصه‌ای را ذکر کرده‌ایم که به صورت‌های مختلف در استانها و حتی در کشورهای دیگر وجود دارد. منظورمان این بوده که بنوعی گستره جغرافیائی یک قصه را نیز با چنین کاری نشان دهیم.

انگیزه شخصیتان از انجام چنین تحقیقی چه بوده؟

گمان می‌کنم احساس لطافتی برخاسته از طبیعت واقعی انسانها در بین روستائینی که هنوز آلوده شهرنشینی نشده‌اند، خود محرک و انگیزه‌ای قوی به شمار میرود. روستائیان معمولاً باصفا‌تر از شهرنشینانند و این صفا و صمیمیت در قصه‌های آنها هم ملموس و

عینی است. در عین حالی که قصه‌های عامیانه بشدت دوقطبی هستند (یعنی شخصیت‌های قصه یا سیاهند پاسفید و آدم خاکستری در این قصه‌ها وجود ندارد) با این حال، زیبا، قشنگ و جذابند. البته شاید این که خاطرات خوش کودکی را در ما بیدار میکنند. نیز بی‌تأثیر نبوده باشد. خاطرات کودکی معمولاً برای هر انسانی خوشایندند. به هر حال، این قصه‌ها بخش مهمی از تاریخ شفاهی ما به شمار می‌آیند؛ همان طور که ما تاریخ مکتوب کشورمان را جمع‌آوری میکنیم باید به تاریخ شفاهیمان نیز اهمیت دهیم. در این قصه‌ها مطالبی وجود دارد که اگر در آنها دقت کنیم رگه‌هایی از تاریخ منطقه را نیز در آنها پیدا میکنیم. مواد و مصالحی برای محققین در آنها وجود دارد که ما همچون عمله‌ای آجر را پای کار آنها میریزیم؛ معمار و بناست که باید ببیند چه استفاده‌ای میتواند از آنها کند. همان طور که وقتی یک نسخه خطی را پیدا میکنیم سعی میکنیم آن را در جایی حفظ کنیم تا از نابودی نجاتش دهیم، این قصه‌ها نیز به گمان من نسخه‌های شفاهی ما به شمار می‌روند و باید آنها را حفظ کرد رگ هر کدام از این پیرمردها و پیرزنه‌ها تعداد زیادی از این قصه‌ها و داستان‌ها را محو میکند. به نظر من حتی باید این آدمها را آورد جمع کرد تا در تلویزیون قصه تعریف کنند چون واقعاً این قصه‌ها جذابند.

به نکته جالبی اشاره کردید. به نظر شما بهتر نیست فیلم‌هایی نیز در این زمینه تهیه شود؟

من وقتی لحظه‌ای را به یاد می‌آورم که شخصی قصه را تعریف میکرد، تفاوت‌های یک کار مکتوب و یک فیلم زنده برایم روشنتر میشود. در بین افرادی که با آنها صحبت میکردیم، قصه‌گوهای بسیار خوبی وجود داشتند که لحن بیان آنها را فقط باید میشنیدید. امکان ظهور این لحن در کار مکتوب وجود ندارد. من گمان میکنم این کار را صداوسیما بخوبی میتواند انجام دهد ولو در شبکه‌های استانی، اما از سازمانی مثل میراث فرهنگی نمیشود توقع بیشتری در این زمینه داشت چراکه آنها بودجه و امکانات و افراد مورد نیاز برای تهیه چنین فیلم‌هایی را ندارند.

آیا در آخر حرفی دیگر باقی مانده؟

علاقه‌مندان به این موضوع باید از محیط اطراف خود شروع کنند. شاید آن مادر بزرگی که در گوشه خانه افتاده، یک گنج پنهان از قصه باشد. من این نکته را در محلات کشف کردم. مثلاً در جایی به من گفتند پیرمردی هست که خیلی حرف می‌زند و اصطلاحاً پرچانه است. به سراغ او رفتم و خواستم که یکی از قصه‌هایش را برای ما تعریف کند. وقتی که دکمه ضبط را فشار دادم، شروع کرد به صحبت و من حداقل ۴ نوار از قصه‌های او را ضبط کردم که خیلی از آنها به کارم آمد. از این نمونه‌ها زیاد است اما خلاصه کلام این که کار قصه‌نگاری ضبط و نوار و قلم و خودکار میخواهد و احترام و ادب فراوان!